

چون کفر و بدعت بود فایم ایست
چو اشیائست مسمی را مظاهر
نگو اندیش کن ایسر و عاقل
بدین ایزد نعالا مخالف اوست
و وجه اینجا که باند محض کفر است
مسلمانی که بر انستی که بدعت نیست
اگر کافر بر انستی که بدعت نیست
اگر مشرک بر انستی که آگاه بود
ندید او از بدت الا خلق ظاهر
نوام کز رو بپوشی حق بهمان
ز اسلام مجاز گشته بجزا
در وی ایستنی جانیست
همیشه کفر در سینه حق است

شود و توحید عین بدت بر سنی
از آنجمله کفر است مانند آن
که بدت از در انستی نیست بالا
ز نیکو هر چه صادر گشته نیکو است
اگر کفر بر بدت در در انستی
بد انستی که بدت بر بدت نیست
بد انستی که ایست بدت بر بدت نیست
کجا در بدت خود گمراه بود
بد انعت بد اند انشع کافر
بشرع اندر خندانند مسلمان
که کفر حقیقت بدت بدت است
بزرگ کفر ایستنیست بهمان
دان ایستنی گفته ایست
۹۰

چون میگویم که هر انسانی در راه
بد انعتی که رنج بدت را که آراست
هم او کرد و هم او گفت و هم او بود
یک کفر و یک بدت و یک دای
نه میگویم ایست بدت ز فرای
نظر کردیم بدت اصل هر کار
بمانند اولی و انشع مقول
میان بر بند جلال مردان نیکو
بر خشنی علم جلال از ادب
شکر از هر کار او نبردند
پدر این علم و قادریست اعمال
بمانند چه بد انست ایست

فدر هم بعد ما جوت قیامت
که انستی بدت پرست که حق نیست
نگو کرد و نگو گفت و نگو بود
بد بدت ختم آمد اصل فرغ ایست
نقاد و نیکو است اندر خلق حق
تمت
نشان خدمت آمد عقد زمانه
ز هر چه بر نکر و وضع اولی
در ادر ز مهر او فوج همه
ز میدان در برابر سعادت
اگر چه خلق بسیار آفریدند
بنا قره العین ایست ایست
سبح اندر جهان بدت از یک بدت